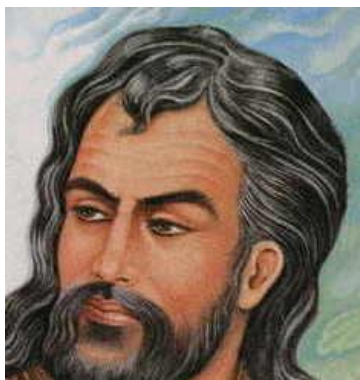


حافظ شیرازی



<http://perseids.org/sites/alignment-prototypes/hafez/index.html>

خواجه شمس الدین محمد فرزند محمد حافظ شیرازی (1) از تبار آریان ، از بزرگترین شاعران نغزگوی ادبیات فارسی است. حافظ در اوایل قرن هشتم ه.ق- حدود سال 727- در شیراز زاده شد وی در سال 792 ه.ق. در گذشت . (2)

حافظ که بسال کوچکتر از برادران خود بود بعد از مرگ پدرش بهاءالدین پسران او پراکنده شد و شمس الدین محمد (حافظ) که خرد سال بود با مادرش در شیراز ماند و روزگار آندو به فقر می گذشت. حافظ همین که به سن بلوغ رسید به شغل نانوایی پرداخت.

در همین دوران به کسب علم و دانش علاقه مند شد و به فکر درس و مدرسه افتاد . بعد از آموزش علوم ، زندگی او تغییر کرد و در دایره دانش آموزان علم درآمد و مجالس درس علمای بزرگ شیراز را درس کرد. او به تحقیق و مطالعه کتابهای بزرگان آن روزگار- از قبیل « کشف زمخشری » ، « مطالع الانظار قاضی بیضاوی » و « مفتاح العلوم سکاکی » و امثال آنها- پرداخت. همچنین در مجالس درس « قوام الدین ابوالبقا عبدالله فرزند محمود فرزند حسن اصفهانی شیرازی نیز حضور داشت.

حافظ - همچنانکه از تخلص او برمی آید- قرآن را از حفظ داشت و به چهارده شکل (قرآت هفتگانه) می خواند. حافظ دارای زن و فرزندان بود. در غزلیاتش به مرگ یکی از فرزندان اشاره کرده است :

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند
چه دید اندر خم این طاق رنگین
بجای لوح سیمین در کنارش
فلك بر سر نهادش لوح سیمین

حافظ به سیر و سیاحت های طولانی علاقه ای خاصی نداشت مانند هر شاعر و متفکر دیگر به گوشه نشینی و بعوالم تخیلات شاعرانه دلچسپی زیاد داشت. غیر از سفر های محقق و محتمل زیر ، تقریباً تا آخر عمر از شیراز خارج نشد . او یکبار به شهر یزد سفر کرد ولی به خاطر ملالت از یزد و یزدیان به شیراز بازگشت . و در غزلی باز گشت خود را به زاد گاهش بدینگونه آرزو کرد:

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

همچنین باری به دعوت سلطان محمود دکنی (780 - 799 ه.ق.) پسر علاءالدین حسن کانگو بهمنی ، راهی دکن شد . حافظ از شیراز به « هرمز » رفت ولی در جزیره هرمز گرفتار طوفان گردید و به همین دلیل سفر خود را آغاز نکرده به پایان برد و به شیراز بازگشت.

حافظ مردی بود ادیب، عالم به علوم ادبی و شرعی و آگاه از دقائق حکمی و حقایق و معارف عرفانی و اسلامی . استعداد خارق العاده او در تلفیق مضامین و آوردن صنایع گوناگون بیانی در غزل او را سرآمد شاعران زمان خویش و حتی تمامی شاعران زبان فارسی کرده است. او بهترین غزلیات خاقانی ، نظامی ، سنایی ، عطار ، مولوی، عراقی ، سعدی ، امیر خسرو دهلوی ، هماد ، کمال ، اوحدی، خواجوی کرمانی ، سلمان ساوجی را استقبال کرده است .

اما دیوان او به قدری از بیتهای بلند و غزلیات عالی و مضمونهای نو پر است که این تقلیدها و تأثرها در میان آنها کم و ناچیز می نماید. علاوه بر این، مرتبه والای او در تفکر عالی و حکمی و عرفانی و قدرتی که در بیان آنها به فصیح ترین و خوش آهنگ ترین عبارات داشته، وی را به عنوان یکی از بزرگترین و تاثیرگذارترین شاعران عصر خود قرار داده و دیوانش را مورد قبول خاص و عام ساخته است.

این نکته را نباید فراموش کرد که عهد حافظ با آخرین مراحل تحول زبان فارسی و فرهنگ اسلامی خراسان بزرگ مصادف بود. از این روی زبان و اندیشه او در مقایسه با استادان پیش از وی به ما نزدیک تر است و به این سبب است که ما حافظ را بیشتر از شاعران خراسانی پیشین درک می کنیم و سخن او را بیشتر می پذیریم .

از دیگر نکات اشعار او، توجه خاص او به استفاده از صنایع مختلف لفظی و معنوی است به نحوی که کمتر بیتی از او می توان یافت که خالی از نقش و نگار صنایع باشد.

اما چیره دستی او در به کار بردن الفاظ و صنایع به حدی است که صنعت در سهولت سخن او اثری ندارد و کلام او را متکلف نمی نماید. برخلاف اطلاعات حافظ از دقائق عرفانی و اشارات مکرر او به نکات عرفانی، حافظ پیرو طریقتی خاص نبوده است بلکه به عقیده بسیاری، خود او به تنها مراحل سلوک و کمال را طی کرده و به درجاتی نیز رسیده است.

دیوان حافظ از ابیات شاذ و تفکرات اعلیٰ حکمی و از فصیح ترین و خوش
آهنگترین عبارات بکر و بلاغت و توانایی معجزه آسای بی نظیر پر است. و آن
مرکب است از :

غزلیات و پنج قصیده، مقطعات، ورباعیات و دو مثنوی کوتاه با نامهای «
آهوی وحشی» و «ساقی نامه». از نکات قابل توجه درباره دیوان حافظ
، موضوع رواج تفاوت بدانست (3).
« فال گرفتن » از دیوان حافظ سنتی تازه نیست و از دیرباز در میان آشنایان
شعر او متداول بوده است و چون در هر غزلی از دیوان حافظ می توان- به هر
تأویل و توجیه- بیتی را حسب حال فال گیرنده یافت، و بدین سبب گوینده دیوان را
« لسان الغیب » لقب داده اند.

از اشعار اوست :

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
که در این دامگه حادثه چون افتادم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم
سایه طوبی و دلجویی حورو لب حوض
به هوای سر کوی تو برفت از یادم
نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم
تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق
هردم آید غمی از نو به مبارک بادم
می خورد خون دلم مردمک دیده سزاست
که چرا دل به جگر گوشه مردم دادم
پاک کن چهره حافظ بسر زلف زاشک
ورنه این سیل دمامم ببرد از یادم

منم که شهره شهرم بعشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده ام ببید دیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافر نیست رنجیدن
به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست
بدست مردم چشم از رخ تو گل چین
بمی پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
رحمت سر زلف تو واقفم ورنه
کشش چون بود از آن سوچه سود کوشیدن
عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس

که و عظمی عملان واجیست نشیندین
ز خطّ یار بیاموز مهر بارخ خوب
که گردعارض خوبان خوشست گردیدن
میوس جز لب ساقی و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

امشب ز غمت میان خون خواهم خفت
وز بستر عافیت برون خواهم خفت
باور نکی خیال خود را بفرست
تا در نگرده که بی تو چون خواهم خفت

گر همچو من افتاده این دام شوی
ای بس که خراب باد و جام شوی
ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم
با ما منشین اگر نه بد نام شوی

منابع و مأخذ

- 1 - رجوع شود به :
 - هفت اقلیم امین احمد رازی، چاپ تهران، ج 1، ص 211
 - تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی، چاپ تهران ص 338 - 344
 - شعر العجم شبلی نعمانی، ترجمه: فخر داعی، ج 2، ص 165 - 245 .
- 2 - رجوع شود به :
 - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج 3 قسمت 2، ص 1066
 - کتاب « از سعدی تا جامی » چاپ دوم، بحاثیه ص 363 .
 - ویکی پدیا، دایرةالمعارف آزاد. بخش حافظ .
 - فرهنگ فارسی، مؤلف: دکتر محمد معین، جلد پنجم، ص 450 .
 - شرح عرفانی غزل های حافظ، نوشته ابوالحسن عبدالرحمن ختمی لاهوری، با تصحیح و تعلیقات بهاءالدین خرّمشاهی، کورش منصورى، و حسین مطیعی امین، در 4 مجلد، تهران: نشر قطره، 1374
 - و کتاب: Wilberforce Clarke, The Divan-I- Hafiz, The Octagon Press Ltd., London, 1891 A.D.
 - Shehzad Ahmad Khan, Studies in persian Poetry, Royal Book Company, Karachi
- 3 - کشف الظنون، چاپ استانبول، 1941 میلادی، بند 783 - 784

